

پژوهشی در تحولات صوری- معنایی چند واژه از تاریخ بیهقی در گویش محلی شهرستان تایباد

فضل الله خدادادی (استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی ره) (نویسنده مسئول)
حمید طاهری (دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی ره)

صص: ۳۲۶-۳۰۵

چکیده

بر این باوریم که زبان مجموعه‌ای نظام‌مند و به‌هم‌پیوسته است که در عین یکپارچگی و تشکّل، پیوسته در حال تحول و دگرگونی است. یکی از گسترده‌ترین حوزه‌های دستخوش تحول این نظام حوزهٔ معنایی و صوری است. پیرو این تحولات در مطالعه‌ی تاریخی - جغرافیایی واژگان تاریخ بیهقی در گویش شهرستان تایباد، به این نکته رسیده‌ایم که باوجود آنکه نزدیک به هزار سال از زمان تألیف این اثر می‌گذرد، امروزه هنوز در گویش محلی مردمان این خطه، برخی واژه‌های این کتاب، گاه با تغییراتی، در گویش‌های محلی خراسان دیده می‌شود. تغییرات این واژه‌ها را در سه دسته می‌توان بررسی کرد: یا به همان شکل به‌کاررفته در تاریخ بیهقی (در تلفظ و معنا) استعمال می‌شوند، یا همراه با تحولات آوایی، دچار تحول معنایی نیز گردیده‌اند و یا باوجود حفظ شکل ظاهری، از نظر معنایی نیز کاملاً تغییر کرده‌اند. این مقاله به روش میدانی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای ضمن توجه بر مطالعات تحول معنا در زبان، به بررسی سیر تحول معنایی-صوری چندی از این واژگان در گویش شهرستان تایباد می‌پردازد. نتایج پژوهش حاضر نشان می‌دهد که دگردیسی تحولات معنایی-صوری واژگان تاریخ بیهقی در گویش شهرستان تایباد بیشتر از نوع دگرگونی داخلی و بر اثر مشابهت واژگان بوده است.

کلیدواژگان: تحولات معنایی، تحولات صوری، واژگان محلی، تایباد

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۹/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۱۴

1. Bardiakhodadad66@gmail.com 2. taheeri-x135@yahoo.com

پست الکترونیکی:

مقدمه

زبان چون ابزاری است در دست اجتماع برای بیان و رفع نیازهای اجتماعی، لذا تحولات و پیشرفت‌های اجتماعی بر زبان بسیار تأثیر گذارند. «دگرگونی‌های معنایی، بیش از هر یک از جنبه‌های دگرگونی زبان با زندگی و فرهنگ هر جامعه زبانی پیوند دارد. این گونه تغییرات از قید ساختارهایی که خاص نظام زبان است، آزاد است؛ اما به هیچ وجه از توجیحات زبانی به طور کامل بی‌نیاز نیست» (آرلاتو، ۲۲۳: ۱۳۷۳). به هر حال با بررسی متون موجود در دوره‌های تاریخی، به این نتیجه می‌رسیم که زبان فارسی از نظرهای متعددی همچون: تلفظ، صرف و نحو و واژگان و معانی واژگان تغییر یافته است. (ابوالقاسمی، ۱۳۷۹: ۱۴). تغییر و تحولات زبان، گاهی درونی است و گاهی بیرونی. تحولات درونی زبان، در درون آن و بدون دخالت عوامل خارجی انجام می‌پذیرد؛ هم چنان که کاربردهای مجازی و اصل «کم‌کوشی» معانی جدیدی برای برخی واژه‌ها پدید می‌آورد. تحولات بیرونی زبان، تحولاتی است که بر اثر عوامل خارجی از جمله زبان‌های بیگانه انجام می‌گیرد. (همان: ۱۵ و ۳۵-۳۴). تحولات معنایی در واژگان زبان فارسی به صورت‌های گوناگونی همچون: تخصیص معنایی، توسیع معنایی و تغییر معنایی رخ داده است. (صفوی، ۱۳۸۳: ۱۹۶-۱۹۵). واژه‌ها و تعبیرهای فراوانی بین گویشوران خراسان رایج است که می‌توان اکثر آن‌ها را در متون نظم و نثر فارسی یافت. قدمت و پیشینه شعر و ادب در سرزمین خراسان بر کسی پوشیده نیست و کثرت ادبا و علمای این خطه خود گویای این امر است. هنوز هم بسیاری از واژگان به کار رفته در آثار شعرا و نویسندگان، در گویش‌های محلی خراسان استعمال می‌شود؛ به طوری که حتی گاهی این گویش‌ها کمک بزرگی به حل پاره‌ای از مشکلات متون کهن می‌کنند. «زیرا این گویش‌ها در حقیقت ادامه یا هم‌خانواده زبانی است که در متون کهن فارسی به کار می‌رود.» (اختیاری، ۱۳۸۸: ۲). این مقاله به بررسی تحولات صوری-معنایی واژگانی از تاریخ بیهقی در گویش شهرستان تایباد می‌پردازد.

چارچوب نظری

مقاله حاضر به بررسی تحولات صوری-معنایی واژگان مستعمل تاریخ بیهقی در گویش شهرستان تایباد می‌پردازد. بر همین اساس تمرکز نگارنده بر دو محور تحولات صوری و معنایی این واژگان است و بر آن بوده است تا به این مهم نائل آید که روش‌های انتقال معنایی

واژه‌ها به دو روش مجاورت و مشابهت با دیگر واژه‌ها به چه سان بوده است. همچنین نگارنده واژگان مستعمل تاریخ بیهقی در گویش این شهرستان را در سه حوزه زیر بررسی می‌نماید:

گروه اول

- حفظ شکل صوری قدیم
- تحول در معنی

گروه دوم

- حفظ شکل صوری قدیم
- کاربرد با همان معنای قدیم

گروه سوم

- تحول شکل صوری قدیم
- کاربرد با همان معنای قدیم

«دگرگونی‌های معنایی، بیش از هر یک از جنبه‌های دگرگونی زبان بازندگی و فرهنگ هر جامعه زبانی پیوند دارد. این گونه تغییرات از قید ساختارهایی که خاص نظام زبان است، آزاد است؛ اما به هیچ وجه از توجیحات زبانی به طور کامل بی‌نیاز نیست» (آرلاتو، ۱۳۷۳: ۲۲۳). دگرگونی‌های معنایی بیش از همه بر واژگان یعنی تغییرپذیرترین بخش زبان تأثیر می‌گذارد. عوامل درون زبانی همچون تخصیص، ترفیع، تنزل یا بسط معنایی و عوامل برون زبانی همچون قرض‌گیری، دشواری/واژه‌های تابو، سره‌گرایی و تحولات اجتماعی- سیاسی عظیم همچون انقلاب، جنگ و یا تقسیم یک کشور از عوامل عمده تغییرات معنایی واژگان است. بر این باوریم که باگذشت زمان معنای واژه‌ها نیز ممکن است مانند جنبه‌های دیگر زبان دگرگون شوند. گاه دگرگونی‌های معنایی زبان در حوزه تاریخی- جغرافیایی اتفاق می‌افتد و بیشتر بر اثر دو عامل: «لهجه و شباهت صوری- معنایی» این فرایند اتفاق می‌

افتد(رک، تراسک، ۱۳۸۲: ۶۷). نظیر همین پدیده را در واژگان تاریخ بیهقی و کاربرد آن‌ها در گویش شهرستان تایباد شاهدیم. در تاریخ بیهقی واژگانی وجود دارد که امروزه به سه صورت: الف). با همان شکل صوری و معنا، ب). با حفظ شکل صوری و تحول معنا و ج). با همان معنا و تحول در شکل صوری، در گویش شهرستان تایباد به کار می‌رود:

بر همین اساس برای علمی بودن بحث و همچنین مستند بودن ادعاهایمان پیرامون این دگرذیسی واژه و معنا با کاربری نظریات ابوالقاسمی (۲۵۳۵) در کتاب «تحول معنی واژه در زبان فارسی» به انجام این پژوهش همت نهادیم. او در این کتاب ارزشمند پیرامون تحولات معنای واژه در زبان فارسی بر این عقیده است که: «دگرگونی معنی واژه علت خارجی دارد که بدان دگرگونی خارجی گفته می‌شود، یا علت داخلی که بدان دگرگونی داخلی گفته می‌شود. دگرگونی خارجی به دگرگونی‌ای گفته می‌شود که سبب آن در خارج زبان باشد. دگرگونی خارجی غیرمستقیم انجام می‌پذیرد، یعنی معنی واژه به علت خارجی دگرگون می‌شود یا دگرگونی خارجی غیرمستقیم انجام می‌پذیرد یعنی معنی واژه به علت خارجی مستقیم دگرگون نمی‌شود، بلکه به پیروی از واژه دیگری تغییر معنی می‌دهد» (ابوالقاسمی، ۲۵۳۵: ۹). دگرگونی داخلی به دگرگونی‌ای گفته می‌شود که سبب آن در داخل خود زبان باشد. دگرگونی داخلی از راه‌های زیر انجام می‌پذیرد:

۱- از راه انتقال واژه از معنی اصلی به معنی جدید

الف) به علت مشابهت معنی اصلی با معنی جدید

ب). به علت مجاورت معنی اصلی با معنی جدید

۲- از راه انتساب معنی جدید به واژه

الف). به علت مشابهت واژه با واژه‌های دیگر

ب). به علت مجاورت واژه با واژه‌های دیگر

۳- از راه انتقال واژه و انتساب معنی (همان: ۱۰).

روش پژوهش

این تحقیق با ترکیب دو روش توصیفی-تحلیلی و مطالعات میدانی صورت گرفته است. در روش اول ضمن مطالعه کل متن تاریخ بیهقی-تصحیح دکتر علی‌اکبر فیاض، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد- آن واژگانی که به هر یک از سه روش گفته شده در بخش چارچوب

نظری در گویش شهرستان تایباد استعمال می‌گردد، با نمونه مثال‌های متنی از تاریخ بیهقی استخراج و فیش‌نویسی شد. در مرحله بعد کتب نظری گویش‌شناسی و تحولات معنایی زبان مثل آثار محمدرضا باطنی، مهدی مشکوه‌الدینی، محسن ابوالقاسمی و... مطالعه و بخش‌های مربوط به گویش‌شناسی و تحولات صوری- معنایی فیش‌برداری شد. همچنین با مراجعه به کتابخانه‌های محلی، فرهنگ‌سراهای شهرداری و ادارات ارشاد شهرستان موردنظر، در مورد جمع‌آوری و مطالعه کتب گویش‌شناسی، فرهنگ‌شناسی و فرهنگ لغات اقدام گردید که این مسئله درباره متقن کردن ارجاعات بسیار مثمر ثمر واقع گردید. در روش میدانی ضمن مراجعه به جغرافیای موردنظر در تحقیق یعنی گویش شهرستان تایباد، جامعه آماری وسیعی در حدود سی نفر اعم از زن و مرد در طیف‌های سنی مختلف از مرکز شهرستان و روستاهای تابعه موردبررسی قرار گرفت و هر یک از واژگان فیش‌نویسی شده از کل تاریخ بیهقی در بخش‌های مختلف مطرح و موردبررسی قرار گرفت و ضمن مثالی از زبان اهالی منطقه نسبت به ضبط آن اقدام گردید به طوری که دو جنس زن و مرد در طیف سنی مختلف در شهرستان مورد پرسش قرار گرفت تا دامنه درگیری و قطعیت یقین نگارنده افزون گردد.

تحلیل داده‌ها

دگرگونی صوری- معنایی واژه‌هایی از تاریخ بیهقی در گویش شهرستان تایباد

حال به بررسی تحولات معنای واژه در گویش شهرستان تایباد و کاربرد آن واژه در تاریخ بیهقی می‌پردازیم:

الف) با حفظ صورت و تغییر معنا:

برخی از واژگان به همان شکل صوری موجود در تاریخ بیهقی، در گویش شهرستان تایباد استعمال می‌شوند. اما نکته جالب در مورد این واژگان این است که معنای آن‌ها در مقایسه با معنای آمده در تاریخ بیهقی، یا کاملاً دگرگون شده است و یا چیزی نزدیک به معنای ذکرشده در شروح تاریخ بیهقی است.

در مطالعات تحول معنایی زبان می‌توان این مبحث را ذیل «دگرگونی‌های داخلی معنا» جستجو کرد. «دگرگونی داخلی به دگرگونی‌ای گفته می‌شود که سبب آن در داخل خود زبان باشد» (ابوالقاسمی، ۲۵۳۵: ۱۲). این گونه تحول معنایی در واژگانی از تاریخ بیهقی در گویش

شهرستان تایباد، بر اثر مشابهت واژه با واژه‌های دیگر ایجاد شده است. در این‌گونه از تحول می‌توان گفت: انتقال واژه از معنی اصلی به معنی جدید یا مستقیم انجام می‌پذیرد، یعنی خود واژه به علت مشابهت معنی اصلی و جدید از معنی اصلی به معنی اصلی منتقل می‌شود و یا غیرمستقیم انجام می‌پذیرد، یعنی خود واژه از معنی اصلی به معنی جدید مستقیم منتقل نمی‌شود، بلکه به پیروی از واژه دیگری که به آن مربوط است، از معنی اصلی خود به معنی جدید منتقل می‌شود. به‌عنوان مثال واژه «قرمساق و گربز» دو واژه با بار معنایی منفی در تاریخ بیهقی هستند، درحالی‌که امروزه در گویش شهرستان تایباد این دو واژه دیگر معنای منفی ندارند و بار زشت بودن خود را از دست داده‌اند.

اینک به بررسی چندی از این واژگان می‌پردازیم:

کوت: واژه کوت در تاریخ بیهقی به معنای «قلعه» است و معمولاً با پسوند «وال» می‌آید که به معنای «نگهبان قلعه» است. در داستان «نظر خواجه عبدالغفار درباره عهدنامه» از زبان عبد الغفار آمده است: «پس یک‌شب در آن روزگار مبارک پس از نماز خفتن پرده‌داری که اکنون کوتوال قلعه سکاوند است...» (تاریخ بیهقی، ۱۳۸۳: ۱۵۲). در داستان شادی خبر حرکت سلطان مسعود به سمت غزنین آمده است: «و سرهنگ بوعلی کوتوال گفته بود تا نامه‌ها نوشتند به اطراف ولایات بدین خبر». (همان، ۶۶). از نظر جغرافیایی معمولاً قلعه‌ها را در جاهای مرتفع می‌ساخته‌اند تا از خطرات طبیعی مانند سیل در امان باشد و همچنین در مقابل هجوم دشمنان بتوان به راحتی به دفاع از آن‌ها پرداخت. در تاریخ بیهقی نیز چنان‌که دیده می‌شود قلعه‌ها محل نگهداری زندانیان بوده و در جاهای بلند ساخته می‌شده‌اند و این امر در فصل «بردن امیر محمد به قلعه مندیش» به خوبی دیده می‌شود: «امیر را به قلعه مندیش برده آید، تا آنجا نیکو داشته تر باشد و حاجب بیاید با لشکری که در پای قلعت مقیم است.» (همان، ۹۷). درجایی دیگر در توصیف قلعه‌ای که سلطان محمد در آن زندانی است از زبان عبدالرحمن قوال آمده است: «قلعه‌ای دیدیم سخت بلند با نردبان پایه‌های بی‌حد و اندازه چنان‌که بسیار رنج رسیدی تا کسی بر توانستی شد.» (همان، ۹۸). چنان‌که از این شواهد برمی‌آید قلعه‌ها در جاهای بلند بنا می‌شده و فردی وظیفه نگهبانی از آن را بر عهده داشته است که به وی «کوتوال» می‌گفته‌اند. در لغت‌نامه دهخدا ذیل واژه «کوت» چنین آمده است: کوت: قلعه، یکی از پنج سهمی که بر حسب سنت مبنای تقسیم محصول به شمار می‌رود. سه کوت: طرز تقسیم محصول که

به موجب آن دو سهم به زارع و یک سهم به مالک می‌رسید و بالعکس. (دهخدا: ذیل کوت، جلد ۳۵، ص ۲۹۴). در کتاب ادبیات شفاهی تایباد ذیل واژه کوت چنین آمده است: «کوت: توده، کپه». (مودودی و تیموری، ۱۳۸۴: ۳۳۹). همچنین در جای دیگری از این کتاب آمده است: «کوت کوت: توده‌های جدا جدا». (همان، ۳۴۰). در واژه‌نامه گویش بیرجند ذیل واژه کوت چنین آمده است: «کوت (kut): توده، مجموعه» (رضایی، ۱۳۷۳: ۳۸۳). همچنین در فرهنگ انصاف پور ذیل این واژه چنین آمده است: «کوت: توده، انباشته، برآمدگی». (انصاف پور، ۱۳۷۴: ۹۰۰). این واژه امروزه از نظر معنایی در گویش شهرستان تایباد متحول گردیده است و دیگر به معنای قلعه نیست. بلکه به هر تپه ساخته شده از خاک یا شن «کوت» گفته می‌شود و اصطلاحاً به هر چیز انباشته شده، اعم از محصول کشاورزی، کالای تجاری و حتی جمع انسان‌ها یک «کوت» گفته می‌شود. مثلاً یک کوت خاک، یک کوت وسایل و گاهی نیز به طنز در مورد کسی که تعداد زیادی بچه قدونیم‌قد دارد، می‌گویند فلانی یک کوت بچه دارد: «احمد یک کوت بچه دره» (یعنی: احمد تعداد زیادی بچه قد و نیم قد دارد) (راوی: عبدالکریم ۶۳ ساله از اهالی تایباد). در گویش غرب افغانستان و به خصوص در هرات که به گویش شهرستان تایباد نزدیک است، نیز این واژه را چنین معنی کرده‌اند: «کوت: انبوهی از هر چیزی» (آصف فکرت، ۱۳۷۶: ذیل کوت). همچنین عبدالله افغانی نویسنده فرهنگ لغات عامیانه افغانستان ذیل کوت آورده است: «توده و انبار چیزی» (افغانی نویسنده، ۱۳۶۹: ذیل کوت). همان‌گونه که مشاهده می‌شود در افغانستان نیز «کوت» به معنای «انباشتن و توده کردن است.

ابوالقاسمی (۲۵۳۵) این گونه از تحول را ذیل دگرگونی داخلی آورده و گفته است: «انتقال واژه از معنی اصلی به معنی جدید به علت مشابهت معنی اصلی بامعنی جدید» (ابوالقاسمی، ۲۵۳۵: ۱۳). همان‌گونه که از شواهد فرهنگ‌های گویش شهرستان تایباد نیز برمی‌آید، واژه کوت دیگر به معنای قلعه نیست و به هر چیز توده شده و انباشته شده «کوت» گفته می‌شود. اینک دو مثال دیگر به نقل از اهالی روستاهای شهرستان تایباد:

«او کوت ها خاک جای هس که گرگا قایم مشن». (راوی: حبیب ۴۹ ساله از روستای پشته) // آن کوته‌ای خاک مخفیگاه گرگاها است // یعنی: تپه‌های ساخته شده از خاک.

«اگر ای شینا به درد تو مخوره ببر اگر نه د همینجه کوت کو». (راوی اویس ۳۴ ساله از روستای کرات) // اگر این ماسه ها کاربرد دی دارد ببر وگرنه همین جا کوت کن // یعنی: انباشته کن.

نسق: این واژه در تاریخ بیهقی به معنای «روش و طریقه» آمده است: «اکنون چون این مهم از پیش برخاست و کار دیوان را نظمی و ضبطی و نسقی پیدا آمد.» (گزیده تاریخ بیهقی، ۱۳۵۱: ۹۱). در لغت‌نامه دهخدا این واژه به معنای «روش و قاعده آمده است. (دهخدا: ذیل نسق، جلد ۴۷). در سفرنامه ناصر خسرو نیز این واژه به معنای «روش، شیوه و طریقه» آمده است: «میان جامع و این دشت وادی ای است، عظیم ژرف و در آن وادی که همچون خندقی است بناهای بزرگ است بر نسق پیشینیان و گنبدی سنگین دیدم تراشیده و بر سرخانه‌ای نهاده.» (سفرنامه ناصر خسرو، ۱۳۵۴: ۳۶). اما امروزه این واژه در گویش شهرستان تایباد دیگر به معنای «روش» نیست، بلکه نام یکی از زمان‌ها یا دوره‌های کشاورزی است. آنچه در فرهنگ انصاف پور ذیل این واژه آمده است به خوبی به معنای دوم این واژه اشاره دارد: «نسق: مزارعه‌ای سنتی حاکم بر نظام کشاورزی کهن. (انصاف پور، ۱۳۷۴: ۱۱۸۹). در گویش شهرستان تایباد دو نوبت به کشت زمین می‌پردازند. یک نوبت اوایل اردیبهشت است که در این فصل بیشتر خربزه و هندوانه می‌کارند و به این فصل از کشاورزی به دلیل تنوع محصولات و سرسبزی آن «سوزبر» (sozbar) گفته می‌شود. در مقابل این مرحله، مرحله دیگری وجود دارد که به آن «نسق» گفته می‌شود. این مرحله از اواخر دی ماه شروع می‌شود و در آن بیشتر گندم و جو می‌کارند و در اصطلاح محلی به آن «سفیدبر» گفته می‌شود. زیرا با سردی و سوز زمستان همراه است و از طرف دیگر در مقابل مرحله قبلی (سوزبر) طراوت و سرسبزی ندارد و زمین خشک و سرد است. آنچه در کتاب ادبیات شفاهی تایباد (بخش فرهنگ لغت آن) ذیل واژه نسق آمد، خود سند محکمی بر این ادعا است: «نسق: یکی از فصول کشت و کار». (مودودی و تیموری، ۱۳۸۴: ۳۶۳). در فرهنگ واژگان فارسی هروی نیز نسق به دوره‌ای از کشاورزی اطلاق گردیده است: «نسق: بذر گندم که در زمستان کارند» (آصف فکرت، ۱۳۷۶: ذیل نسق). در واژه‌نامه گویش بیرجند نیز به صورت پوشیده به معنای دوم نسق اشاره شده است: «نسق: ۱. نظم و ترتیب و سامان ۲. فراهم و آماده ۳. هنگام برداشت محصول». (رضایی، ۱۳۷۳: ۴۵۹). از آنجایی که نگارنده ساکن شهرستان تایباد است، حدس می‌زند منظور رضایی از «هنگام

برداشت محصول»، پایان مرحله اولیه (سوزبر) و آغاز مرحله دوم (نسق) باشد، زیرا در آغاز مرحله دوم دیگر خبری از محصولات مرحله اول در زمین نیست و زمین را برای مرحله دوم کاشت آماده می‌کنند. در ادامه به مثال‌هایی درباره معنای «فصلی از کشاورزی»، ذیل نسق به نقل از اهالی تایباد می‌پردازیم: «ما نسق دهقونا خور عوض منم». (راوی: رحیم ۴۸ ساله از کشاورزان تایباد) // ما نسق دهقانانمان را عوض خواهیم کرد // یعنی هنگام کشت زمین در نوبت دوم سال. «به ای وضه که دهقونا مو کار مکنن فکر نکنم بعد از سوزبر اینار نگه درم، مگره نسق کسه دگر بیرم». (راوی، مجید ۵۸ ساله از کشاورزان تایباد) // با این وضعی که دهقانان من کار می‌کنند فکر نمی‌کنم بعد از سوزبر نگهدارم. باید نسق به فکر جذب دهقانان جدید باشم // یعنی هنگام مرحله دوم کشاورزی باید دهقانان جدید سرکار بیاورم.

بر اساس مطالعات زبان‌شناسی این تحول معنا از گونه دگرگونی داخلی - از راه انتقال واژه و انتساب معنی به صورت غیرمستقیم است. یعنی «خود واژه از معنی اصلی به معنی جدید مستقیم منتقل نمی‌شود، بلکه به پیروی از واژه دیگری که به آن مربوط است، از معنی اصلی خود به معنی جدید منتقل می‌شود» (ابوالقاسمی، ۲۵۳۵: ۱۳). نسق اگرچه به معنای راه و روش است، اما از آنجایی که روش کشاورزی در نیمه دوم سال عوض می‌شود، نسق از طریق پیروی از روش جدید، بر نظام کاری کشاورزی اطلاق گردیده است.

برداشتن

این واژه در تاریخ بیهقی به معنای: حرکت کردن و مقام دادن آمده است: «امیر شهاب الدوله از دامغان برداشت و به دیهی رسید...» (بیهقی، ۱۳۷۴: ۲۲/۱). معنای واژه در این دو تعبیر متناسب و نزدیک به هم است. «بر» پیشوند فعلی جهت‌نماست یعنی بالا. موقع حرکت کردن وسایل خود را برمی‌دارند و حرکت می‌کنند. لازمه حرکت برداشتن وسایل است این نیز نوعی مجاز است. در مقام دادن هم وقتی به کسی مقام می‌دهند یعنی او را برمی‌کشند و بالا می‌برند: «برداشت کنم آن کسان را که در باب ایشان سیاست فرموده باشم» (بیهقی، ۱۳۷۴: ۱۶۰/۱)، اما این واژه امروزه در گویش شهرستان تایباد معنای دیگری به خود گرفته است و به معنای: «شروع کردن به کاری، پرداختن به مبحثی» به کار می‌رود: «وقته احمد گف سل امسال همه زمینا مار خراب کرده و بنلید، حجی رسول یک دفه وردش که مگر بر تو نگفتم زمینا خور بیمه کو؟» (شاهد و حاضر بودن نگارنده بر بحث کشاورزان تایباد) // وقتی احمد از خسارت

سیلاب به زمین‌هایش نالید، حاج رسول یک‌دفعه برداشت گفت که مگر به شما نگفته بودم زمین‌هایتان را بیمه کنید؟!// برداشت در اینجا فعلی آغازی به معنای «شروع به گفتن کرد، شروع به اعتراض کرد» آمده است. در فرهنگ مردم هرات نیز این واژه معنای آغاز سخن گفتن و شروع به صحبت دارد: «برداشت: درآمد و مقدمه آواز یا سخن» (آصف فکرت، ۱۳۷۶: ذیل برداشتن).

این معنی در فارسی امروز هم کاربرد دارد: «برداشت گفت». این هم همان فعل آغازی است و بر شکل و موقعیتی که انسان در شروع سخن به خود می‌گیرد، دلالت دارد و یک تحول مجازی باعلاقه التزام است. البته این گونه دگرگونی ذیل دگرگونی داخلی و از نوع «مشابهت واژه با واژه‌ای دیگر» حاصل شده است. (ابوالقاسمی، ۲۵۳۵: ۱۲). این گونه تحولات در حوزه زبان‌شناختی را که واژه بدون تغییر در شکل صوری، فقط از نظر معنا دچار تحول می‌شود، تحول مجازی گویند. به عبارت دیگر واژه معنای مجازی گرفته و از معنای اصلی دور شده است. (رک. همان: ۱۰). به عنوان مثال واژه «تیر» که در قدیم بر ترکه‌ای نوک‌تیز دلالت می‌کرده است، امروزه بر اثر دگرگونی مدلول واژه که ارتباطی با زبان ندارد، بر شی‌ای تیز که از سرب ساخته می‌شود و از تفنگ به سوی هدفی رها می‌گردد، دلالت می‌نماید. برداشتن و مقام دادن نیز چنین رابطه‌ای دارند. برداشتن به معنای بلند کردن، به بلندی رساندن با مقام دادن و کسی را از پستی به بزرگی رساندن در ارتباط است. همچنین از آنجاکه برداشت، به عنوان فعلی آغازی برای شروع کلامی بر اثر ناراحتی و عصبانیت است و به طور ناگهانی رخ می‌دهد، چون با بالا رفتن تن صدا همراه است، معنای بلند کردن، به بالا گرایش داشتن از آن برداشت می‌گردد که با معنای برکشیدن و بالا بردن کسی مقارنت دارد.

ساختن: این واژه در تاریخ بیهقی به معنای: آماده کردن، آماده شدن به کاررفته است: «قوم به جمله پیراکنند و ساختن گرفتند». (بیهقی، ۱۳۷۴: ۹/۱). این واژه نیز همچون دیگر واژه‌های نام‌برده، دستخوش تحول معنایی شده است و امروز در گویش شهرستان تایباد به صورت «ساخت و پاخت» و به معنای نوعی «توافق قبلی» به کار می‌رود: «او خود اشرار بساخته بوده که قبل از رسیدن پلیس، اشرار از خانه بدر شم» (راوی، حسن ۵۸ ساله از اهالی تایباد) // او با اشرار از قبل توافق کرده بود که قبل از رسیدن پلیس خانه را ترک کنند.// ساختن در اینجا همان مفهوم «ساخت و پاخت» در نزد عوام را دارد و نوعی نقشه از قبل تعیین شده برای انجام

عملی طراحی شده است. همچنین است مثالی دیگر در گویش تایباد: «مگه قاتل خود چوپون بساخته بوده که وقته صبح رمه بیمد قاتل اور بکشه و هر دوتا خودهم گوسپندار ببرم» (راوی: زینت ۴۸ ساله از اهالی روستای اسدآباد از توابع تایباد) // گفته‌اند قاتل با چوپان توافق کرده بوده که وقتی صاحب گله آمد، قاتل او را بکشد و هر دو باهم گوسفندان را بدزدند. // ساختن در این مثال نیز معنای توافقی بر اساس یک نقشه قبلی دارد. در فرهنگ گویشی خراسان بزرگ واژه «ساخته‌کاری» آمده است که معنای این واژه بر تقلب و ظاهرسازی در کارها دلالت دارد: «ساخته‌کاری: ظاهرسازی و تقلب» (اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ذیل ساختن).

دم‌کنده: این واژه در تاریخ بیهقی به معنای: «شکست‌خورده و صدمه‌دیده» آمده است: «کرمان و اهواز تا در بغداد بدین لشکر ضبط توان کرد که آنجا قومی اند نابکار و بی‌مایه و دم‌کنده و دولت برگشته تا ایمن باشیم» (بیهقی، ۱۳۷۴: ۸۱). این واژه در گویش شهرستان تایباد، معنای «بزه‌کار، بی‌قیدوبند، هنجارشکن و گنده‌لات» دارد و برکسی که بالاسری و اولیایی نداشته باشد تا از او حساب ببرد اطلاق می‌گردد. در واقع به کسی که ناطور و هنجارشکن است، دم‌کنده می‌گویند: «اگر تو یله و دم‌کنده نبشی از دیوال باغ مردم بالا نمری» (راوی: طوبی ۸۲ ساله از اهالی روستای کوه آباد از توابع تایباد) // اگر تو ول و لات و بی‌سرپرست نباشی از دیوار باغ مردم بالا نمی‌روی. // دم‌کنده در این مثال عطف به یله گردیده که یله نیز صفتی است به معنی رها و بی‌قیدوبند و معنای گنده‌لات، بی‌سرپرست و هنجارشکن را دارد. همچنین در تایباد وقتی مادری بخواهد پسرش را که کاری نسنجیده کرده و یا هنجاری را شکسته، تهدید به معرفی‌اش به پدرش نماید می‌گوید: «اهوی دم‌کنده! بخدا مگره پبیر تو به خنه نییه!» (راوی، تاج بی‌بی، ۸۴ ساله از اهالی تایباد) // آهای بی‌سروپا، لات، بی‌سرپرست، هنجارشکن و ... به خدا زمانی که پدرت به خانه برگردد من شکایت تو را خواهم کرد. // نکته جالب این است که علاوه بر تایباد، در سبزوار نیز این واژه با همان معانی گفته شده در بالا کاربرد دارد و اصطلاح «دم برییه / dom boriyah» که در گویش سبزواری به کار می‌رود، همان معنای گویش تایبادی را دارد و مراد کسی است که دمش کنده / بریده شده باشد. در فرهنگ گویشی خراسان بزرگ «دمب بریده» ضبط شده و به معنای «آدم زیانکار و دست نارس» آمده است که خود صحه‌ای بر این ادعا است.

ب با حفظ صورت و معنا

راست کردن: این واژه در تاریخ بیهقی به معنی: آماده کردن و مهیا کردن است. در داستان بردار کردن حسنک آمده است: «و دو پیک راست کرده بودند که از بغداد آمده‌اند و قرآن خوانان قرآن می‌خواندند...» (بیهقی، ۱۳۷۴: ۳۲۸). اما این واژه در گویش شهرستان تایباد، «راس کرده Ras kardah تلفظ می‌شود و صرفاً به معنی «آرایش کردن زن، یا زنی با آرایش غلیظ را گویند: «زنا برفتم به سر قنات که عروس راس کنم» (راوی: سکینه ۳۹ ساله از اهالی تایباد) // زنان به قنات رفتند تا عروس را آرایش کنند // در فرهنگ مردم هرات این واژه به معنای آراستن» آمده است: «راست کردن: درست کردن، مرتب کردن» (آصف فکرت، ۱۳۷۶: ذیل راست کردن و افغانی نویس، ۱۳۶۹: ذیل راست کردن). همچنین عبارت «راست و رجه» که هنوز هم در تایباد استعمال می‌گردد، معنای مرتب بودن و منظم بودن دارد (رک، مودودی و تیموری، ۱۳۸۴: ۲۹۳). و هنگامی که کسی به شکل غلیظ آرایش کند - مخصوصاً زنان - این عبارت را به کار می‌برند: «اوتو خور راست و رجه کردی زارا میی به عروسی ری؟» (راوی، ناهید ۴۸ ساله از اهالی تایباد) // اونجوری خودت را آرایش و مرتب کرده‌ای نکنند می‌خواهی بروی عروسی؟ // راست و رجه هم در گویش تایباد به معنای آرایش و مرتب بودن است و همان معنی مستعمل در تاریخ بیهقی از آن برداشت می‌گردد. امروزه هنوز هم در افغانستان این واژه «راس کده / راس کرده» تلفظ می‌گردد: «راس کرده: آرایش کردن، آراستن» (اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ذیل راس کرده) و به معنی زن آرایش کرده و مرتب است: «ناز کده بیا، راس کده بیا، موها را واز کده بیا...» (راوی: عبدالجلیل ساکن هرات، راننده تریلر در گمرک دوغارون تایباد) // با ناز بیا، آرایش کرده بیا و موهایت را بازکن //

افلیج گرفتن: این واژه در تاریخ بیهقی بر نوعی بیماری دلالت دارد که اندام‌ها گرفت کند و شخص فلج گردد و سپس بمیرد: «و پیرزنی از بزنی زهره در گشاد و از آن آب بکشید و چیزی بر آن افکنده و بدین عزیز گرامی داد، خوردن همان بود و هفت اندام را افلیج گرفتن و یازده روز بخشید و پس کرانه شد» (بیهقی، ۱۳۷۴: ۵۳۱). در فرهنگ گویشی خراسان بزرگ این واژه «افلیز» درج گردیده است و همان معنای افلیج را دارد (رک، اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ذیل افلیز). امروزه در تایباد این واژه «افلیج» تلفظ می‌گردد و نوعی حالت نفرین دارد و به صورت: «الهی افلیج بگیری» استعمال می‌گردد. و یا به کسی که از پس انجام کاری به خوبی برنیاید،

«افلج زده» گویند: «نکنه تور افلج بزده که نمثنی کارکنی؟» (راوی، مصطفی ۴۹ ساله از اهالی روستای جوزقان) // نکنه تو را افلج بزده که نمی توانی کارکنی؟ // این واژه در کتاب گزیده ادبیات شفاهی تایباد نیز به صورت «افلج بزدن» آمده است و معنای «فلج شدن» دارد (رک، مودودی و تیموری، ۱۳۸۴: ۲۲۹). این واژه و واژگان دیگری چون: «خنازل=خننازیر، سوپورزی= بیماری طحال، قنج=قونج، سرخباد=سرخک و درد ناگمون= مرگ ناگهانی»، همگی بر امراض دلالت دارند و کاربرد نفرینی دارند: «الای افلج بگیری تور برچی بچه ر مزنی؟» (راوی: مهرداد ۴۰ ساله از اهالی تایباد) // الهی افلیج بگیری چرا بچه را کتک زدی؟ //.

بحل کردن: این واژه در تاریخ بیهقی به معنای حلال کردن و حلالیت طلبیدن است: «حسنک بگفت من خطا کرده‌ام و مستوجب هر عقوبت هستم که خداوند فرماید ولیکن خداوند کریم مرا فرونگذارد و دل از جان برداشته‌ام. از عیال و فرزندان اندیشه باید داشت و خواجه مرا بحل کند» (بیهقی، ۱۳۷۴: ۱۹۶).

این واژه در شهرستان تایباد نیز استعمال می‌شود و همین معنای حلالیت طلبیدن را داراست: «بحل کردن: از گناه کسی درگذشتن» (مودودی و تیموری، ۱۳۸۴: ۲۳۷). همچنین ضبط دیگری نیز از آن موجود است: «بحل بودی»: (حلالیت طلبیدن) (همان‌جا). و آن مراسمی است که همگام نزع فردی تک‌تک افراد بر بالین او حاضر می‌شوند و از او طلب حلالیت می‌کنند: «بیمدم به بحل بودی شما. مور بیخشم» (راوی، رسول ۷۲ ساله از اهالی روستای فرمان آباد) // آمده‌ام به بحل بودی شما، من را ببخشید // . بحل بودی یعنی حلالیت طلبیدن از کسی، طلب بخشش کردن.

پیش کردن: این واژه در تاریخ بیهقی تصحیح دکتر یاحقی و تصحیح دکتر خطیب رهبر به معنای «وادار کردن و به جلو انداختن» آمده است. در داستان «هارون الرشید با ابن سماک و ابن عبدالعزیز» آمده است: «و زر به کسی داد که سرای هر دو زاهد می‌دانست و وی را پیش کردند و با دو رکاب‌دار خاص آمدند، متنکر چنان‌که کس ندانست.» (تاریخ بیهقی، ۱۳۸۳: ۴۸۴).

در گویش شهرستان تایباد نیز این واژه به معنای «تحریک کردن، کسی را واسطه کردن و تشویق نمودن» آمده است. در فرهنگ گویشی خراسان بزرگ «پیش کردن» به معنای «تحریک نمودن»، «کسی را برای زدن کسی تحریک کردن و جلو انداختن آمده است» (اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ۸۳). همچنین در فرهنگ واژه‌های رایج تربت‌حیدریه ذیل «پیش کردن» آمده

است: کسی را به کاری تحریک و تشجیع نمودن. (دانشگر، ۱۳۷۴: ۶). امروزه در شرق خراسان رضوی (تایباد) این واژه به معنای «تحریک کردن» به کار می‌رود: «مَدَری اور پیش منہ کہ برو از خانواده خُسُر^۱ خو جدا شو» (راوی، اسدالله ۸۲ ساله از اهالی تایباد) // مادرش او را تحریک می‌کند که از خانواده پدرخانمت جدا شو // پیش کردن در اینجا به معنی تحریک کردن و تشویق کردن آمده است. همچنین است مثال ذیل: «رفقایی اور پیش کردم کہ برہ دعوا کنہ اگر نہ او ہمچی ادمہ نییہ» (راوی: موسی ۵۷ ساله از اهالی تایباد) // دوستانش او را تشویق به دعوا می‌کنند و گرنه او اهل دعوا نیست // در این مثال از گویش تایبادی نیز پیش کردن به معنای تشویق کردن و تحریک کردن است. این واژه با اندک تحولی که در معنا داشته است هنوز هم در تایباد استعمال می‌گردد.

یله کردن: این واژه در تاریخ بیهقی به معنای «رها کردن» آمده است. در ماجرای مرگ امیر محمود مسعود در نامه‌ای خطاب به ابوجعفر کاکو می‌گوید: «اکنون مسئله دیگر شد و ما قصد کردن بر آن سو یله کردیم که شغل فریضه در پیش داریم و سوی خراسان می‌رویم». (تاریخ بیهقی، ۱۳۸۳: ۵۳). درجایی دیگر در داستان «امیر عادل سبکتکین با آهوی ماده و بچه او و ترحم کردن بر ایشان و خواب دیدن» آمده است: «یا سبکتکین بدان که آن بخشایش که بر آن آهوی ماده کردی و آن بچگک^۲ بدو باز دادی و اسب خود را بی جو یله کردی، ما شهری را که آن را غزنین گویند به تو بخشیدیم» (همان: ۲۱۳). یله کردن در این دو مثال به معنای رها کردن است. در گویش خراسان نیز این واژه به معنای «رها کردن» آمده است. در فرهنگ واژه‌های رایج تربت‌حیدریه ذیل این واژه چنین آمده است: «یله کردن، رها نمودن» (دانشگر، ۱۳۷۴: ۲۵۱). همچنین در فرهنگ گویشی خراسان بزرگ چنین آمده است: «یله: رها، یل، ول. یله دادن، ول کردن، رهانیدن» (اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ۳۰۹). در فرهنگ انصاف پور ذیل این واژه آمده است: «یله: رها، ول، آزاد. (انصاف پور، ۱۳۷۴: ۱۳۱۵). این واژه امروزه در گویش شهرستان تایباد علاوه بر «رها کردن» به عنوان صفتی با بار منفی برای افراد هنجارشکن و بر هم زننده نظم اجتماع به کار می‌رود. به طوری که به افراد بی‌بندوبار و فاسد «یله» می‌گویند. و حتی در برخی از نواحی نسبت به چنین افراد می‌گویند که «یله شده است». در فرهنگ

۱. از واژگان مستعمل در گویش شهرستان تایباد است که در تاریخ بیهقی نیز به همین شکل به کاررفته و معنای پدرزن دارد.

۲. از واژگان مستعمل در گویش تایبادی است که در تاریخ بیهقی نیز به همین شکل به کاررفته و معنای پدرزن دارد.

گویشی خراسان بزرگ در ارتباط با همین مسئله آمده است: «یله شدن: رها شدن، ول شدن» (اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ۳۰۹). امروزه در شهرستان تایباد منظور از فرد یله شده، انسان بی بندوبار و فاسد است: «شنیدیم یله شدیی و هر کاره دل تو مییه منی» (راوی: آزاده ۶۷ ساله از تایباد) // شنیده‌ام بی بندوبار و رها شده‌ای و هر کار زشتی که بخواهی انجام می‌دهی؟! // یله شدن در اینجا یعنی فرد بی احترام به قوانین و لایبالی.

همچنین است هنگامی که در تایباد فردی را «یله» خطاب می‌کنند: «اهو یله! بخدا مگر دست مه به تو نرسه» (راوی: محسن ۶۲ ساله از اهالی روستای فرزنده) // آهای بی بندوبار و بزه‌کار مگر دستم به تو نرسد // در اینجا «یله» دارای بار منفی بوده و به عنوان نوعی تحقیر به معنای بی بندوبار به کار می‌رود. بین فعل مرکب «یله کردن» و صفت «یله» به دلیل مشابهت ظاهری، نوعی انتقال معنایی مجازی نیز رخ داده است. «یله کردن» در معنای «رها کردن» بر اثر فرایند ترخیم، به «یله» تبدیل شده و دچار تحول معنایی گردیده است. (رک، افراشی، ۱۳۸۸: ۵۹). همچنین واژه «یله گرد» که عبدالله افغانی نویسنده به معنای هرزه‌گرد آورده است، صحنه‌ای بر این ادعا است (رک، افغانی نویسنده، ۱۳۶۹: ذیل یله).

جلد: این واژه در تاریخ بیهقی به معنای «چالاک و چابک» است. در باب علی تگین و ترکمانان آمده است: «مردی سخت جلد که وی را بوالقاسم رحال گفتندی» (تاریخ بیهقی، ۱۳۸۳: ۹۳). همچنین در باب روابط مسعود با منوچهر قابوس آمده است: «و منوچهر او را بازگرداند با معتمدی از آن خویش مردی جلد و سخن گوی» (همان، ۱۵۱). در سفرنامه ناصر خسرو آمده است: «دلیل مردی جلد و پیاده روی نیکو بود، او را ابوبکر همدانی می‌گفتند» (سفرنامه ناصر خسرو، ۱۳۵۴: ۳۶). واژه «جلد» در این سه جمله به معنای چابک و چالاک است. این واژه در گویش شهرستان تایباد نیز به معنای «چابک و چالاک» است. در ادبیات شفاهی تایباد ذیل جلد چنین آمده است: «جلد: چست و چابک» (مودودی و تیموری، ۱۳۸۴: ۲۶۹). همچنین در فرهنگ واژه‌های رایج تربت‌حیدریه آمده است: «جلد: چست و چابک» (دانشگر، ۱۳۷۴: ۸۵). امروزه این واژه در تایباد به صورت‌های مختلف می‌آید: گاه در ترکیب اسم مرکب می‌آید «جلداجلد» یعنی «چابکانه و باعجله»: «اگر اور مدیدی همی توو جلداجلد مرفت» (راوی، محمد ۳۴ ساله از اهالی روستای آبقه) // اگر او را می‌دید چقدر تند راه می‌رفت // گاهی نیز فعل امر «باش» به دنبال آن می‌آید «جلد باش» یعنی «عجله کن و

چابکانه کارکن». نگارنده وقتی بر سر مزرعه‌ای گندم حاضر شد و مردی با پسرانش در حال درو بودند، مرد خطاب به پسرش می‌گفت: «زود باش. درو کن. جلدباش بچه مه» (راوی: نگارنده شاهد و حاضر در ماجرا) //عجمله کن، درو کن. عجله کن پسرم //

نماز دیگر: در تاریخ بیهقی به معنای «وقت عصر/بعد از ظهر» است. «و عبدالله طاهر نماز دیگر بیامد و رسم تهنیت به جای آورد». (تاریخ بیهقی، ۱۳۸۳: ۶۷). «و امیر روزه داشت، نماز دیگر بار نداد و پیغام آمد که باز گردید.» (همان، ۵۸۱). در سفرنامه ناصر خسرو نیز این واژه به معنای زمان عصر است. «نماز دیگر که ما آنجا بودیم برسیدند.» (سفرنامه ناصر خسرو، ۱۳۵۴: ۱۰۶). این واژه امروزه در شهرستان تایباد «نماز دگر» (namazdagar) تلفظ می‌شود. در فرهنگ شفاهی تایباد ذیل واژه «نماز دیگر» چنین آمده است: «نماز دگر: زمان عصر، زمان نماز عصر». (مودودی و تیموری، ۱۳۸۴: ۲۵۷). همان‌گونه که مشاهده می‌شود این واژه با اندک تغییرات صوری هنوز هم در گویش تایباد مستعمل است: «موقع نماز دگر مو مرم به آبیاری» (راوی، وکیل، ۴۲ ساله از اهالی روستای کرات) //من عصر می‌روم به آبیاری // در فرهنگ مردم هرات نیز «نماز دگر» بر زمان عصر اطلاق می‌گردد: «نماز دگر: عصر» (آصف فکرت، ۱۳۷۶: ذیل نماز دگر).

جر/ jar: این واژه در تاریخ بیهقی به معنای شکاف است. در فصل «حکایت اندر معنی ملک رانی سبکتکین» آمده است: «سبکتکین روز یکشنبه دوازدهم ماه ربیع الاخر از گرگان برفت، و از اینجا دو منزل بود تا استار آباد، به راهی که آن را هشتاد پل می‌گفتند. بیشه‌های بی‌اندازه و آب‌های روان. و آسمان آن سال هیچ رادی نکرد به باران، که اگر یک باران آمدی امیر را بازبایستی گشت به ضرورت که زمین آن نواحی با تنگی راه سست است و خویها و جرها بی‌اندازه که اگر باران یک هفته بیاید چند روز نباید که تا لشکری نه بسیار بتواند رفت. (تاریخ بیهقی، ۱۳۸۳: ۴۲۶). در لغت‌نامه دهخدا ذیل «جر» چنین آمده است: جر: هر شکافی را گویند عموماً، رخنه، چاک. (دهخدا: ذیل جر). در فرهنگ گویش خراسان بزرگ نیز این واژه به معنای خندقی کم‌عرض آمده است: جر: خندقی کم‌عرض که برای رفع رطوبت کشند، پیچیده و سردرگم. (اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ذیل جر). در فرهنگ فارسی انصاف پور ذیل این واژه چنین آمده است: جر؛ شکاف. (انصاف پور، ۱۳۷۴: ۲۷۲). عبدالله افغانی نویسنده در فرهنگ لغات عامیانه افغانستان و اکبری شالچی در فرهنگ گویش خراسان بزرگ، «جر» را

«خندق کم عرض که برای رفع رطوبت کشند» دانسته‌اند، (رک افغانی نویسنده، ۱۳۶۹ و اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ذیل جر). در فرهنگ مردم هرات ذیل این واژه آمده است: «جر: ژرفی کنار راه، خندق عمیق، زمین کنده برای کشیدن آب» (آصف فکرت، ۱۳۷۶: ذیل جر).

امروزه در شهرستان تایباد هنوز به شکاف‌های موجود در کوه‌ها «جر» گفته می‌شود. در پژوهش انجام‌شده در دانشگاه فردوسی بر مبنای مطالعه گویش مردم روستای حسینی از توابع شهرستان تایباد ذیل این واژه چنین آمده است: «جر: منطقه کوچک بین دو تپه» (نیک قدمی، ۱۳۹۵: ۱۴۹). معمولاً در تایباد جر با غار تفاوت دارد، زیرا غار طویل و تاریک است درحالی‌که جر شکافی در حد سایه‌بان است، که در مقابل باران و آفتاب می‌توان از آن استفاده کرد.

امروزه هنگام بارندگی‌های شدید در تایباد اگر گله گوسفند از آبادی دور باشد، چوپانان گله را در این شکاف کوه می‌برند که به آن «جر» گفته می‌شود. در گویش چوپانان منطقه تایباد بسیار این اصطلاح رایج است: «رَمه ر از جر بدر کردم دونفیری مبردم به سمت اولنگا^۱ که یک‌بار بارون شروع شد» (راوی: هاشم ۴۷ساله / چوپان از اهالی روستای کوه آباد). // گله را از شکاف کوه بیرون کردیم و دونفیری به سمت مرتعی در حرکت بودیم که ناگهان باران شروع شد //

ج) با تغییر صورت و حفظ معنا

بَدَسْت: این واژه در تاریخ بیهقی به همین شکل آمده و به‌عنوان یک واحد اندازه‌گیری معادل یک «وَجَب» است: «آلتوتناش مرا گفت اینجا قاعده‌ای قوی می‌باید نهاد چنان‌که فرمان کلی باشد و کس را زهره نباشد که بدستی زمین حمایتی گیرد که حالی بزرگ باشد» (بیهقی، ۱۳۷۴: ۶۵۱). این واژه در گویش مردم تایباد «بلیست» تلفظ می‌گردد و همان واحد اندازه‌گیری عرض و طول است که معادل یک وجب می‌باشد. در کتاب ادبیات شفاهی تایباد ذیل این واژه چنین آمده است: «بلیست/balist/ : وجب» (مودودی و تیموری، ۱۳۸۴: ۲۴۲). همچنین در پژوهشی با عنوان «گردآوری و توصیف گویش حسینی» یکی از روستاهای شهرستان تایباد، واژه «بلیس belis به معنای «وجب» آمده است» (بیک قدمی، ۱۳۹۵: ۱۴۰). در فرهنگ گویش خراسان بزرگ چنین آمده است: «بلیست: وجب، از سرانگشت شست تا سرانگشت خنصر هنگام گشودن دست» (اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ذیل بلیست).

۱. این واژه نیز از واژه‌های بسیار قدیمی فارسی است که در متون کهن دیده می‌شود و در گویش تایباد مستعمل است.

بی از: از دیگر واژگانی که تغییر شکل داده، اما به همان معنای درج شده در تاریخ بیهقی در گویش تایباد استعمال می‌شود، واژه «بی از» است. این واژه در تاریخ بیهقی معنای «بدون، بی آن» دارد: «چون بی از جنگ و اضطراب کار یک‌رویه شد و بی‌منازع تخت ملک به خداوند رسید» (بیهقی، ۱۳۷۴: ۳۲۳). این واژه در گویش تایباد، «بی زو bizu» است و همان معنای «بدون» را دارد: بی زو: بدون، صرف‌نظر از آن، بدون آن» (مودودی و تیموری: ۱۳۸۴: ۲۴۶). مثال: «بی زو خود موم نمرم به خه نی چه برسه که مور دعوت کنه» (راوی: تابان ۵۷ ساله از اهالی روستای جوزقان) // بی از آن منم خانه اش نمی روم چه برسد که مرا دعوت کند //.

بنوا شدن: این واژه در تاریخ بیهقی به معنای «توانا شدن، به مال و ثروت رسیدن و نیرومند شدن» است: «چنان‌که از دیانت و همت او سزد تا بسیار خلق از ایشان که از پرده بیفتاده‌اند و مضطرب گشته‌اند، بنوا شوند» (بیهقی، ۱۳۷۴: ۲۷۱). این واژه در گویش مردم تایباد به صورت «به نوا رسیدن» استعمال می‌گردد: «به نوا رسیدن: بهره بردن» (مودودی و تیموری: ۱۳۸۴: ۲۴۶). مثال: «خوبه که عید قربون مرسه بلکه همی بیچه رهام به نوا شم» (راوی: اصغر ۴۹ ساله از اهالی تایباد) // خوب است که عید قربان فرا می‌رسد، بلکه این بیچارگان هم بهره مند شوند //

نېسه: این واژه در تاریخ بیهقی و گویش تایبادی به معنای «نوه» است: «و کثیر که خدای بوالحسن سیمجور بود که بوالقاسم نېسه اوست» (بیهقی، ۱۳۷۴: ۳۴۸). اما در گویش تایبادی و روستاهای تابعه آن به صورت «نوسه»/ nevasa/ استعمال می‌گردد. (رک، مودودی و تیموری، ۱۳۸۴: ۳۴۳). همچنین در پژوهشی که بر مبنای مطالعه گویش مردم روستای حسینی از توابع تایباد انجام شده است، واژه «نوسه» nevasa به همان معنای نوه و شکل دیگری از نېسه درج گردیده است (نیک قدمی، ۱۳۹۵: ۱۸۴).

خریطه: این واژه در تاریخ بیهقی به همین شکل آمده است: «و نماز دیگر آن روز صلتی از آن وی رسول دار ببرد، دویست هزار درم و اسبی باستام زر و پنجاه پاره جامه نابریده مرتفع و از عود و مشک و کافور چند خریطه و دستوری داد تا برود» (بیهقی، ۱۳۷۴: ۷۷). در تاریخ بیهقی به معنای «کیسه چرمی کوچک» است: در داستان «اندیشه بونصر از کار ترکمانان از زبان بونصر آمده است: «و من نامه نوشتم و وی آن را به خط خویش استوار کرد و خریطه کردند و در اسکدار گوزگانان نهادند و حلقه برافکندند». (تاریخ بیهقی، ۱۳۸۳: ۳۷۹). «خواجه دست از

نان بکشید و ایشان را به نان بنشانده نامه‌ها بستند و خریطه باز کرد و خواندن گرفت.» (همان، ۴۴۳). طبق شرح یاحقی و خطیب رهبر واژه خریطه در این دو نمونه به معنای «کیسه چرمی کوچک» است. در فرهنگ واژه‌های رایج تربت‌حیدریه در مورد این واژه چنین آمده است: «خلیطه: کیسه چرمی یا پارچه‌ای کوچک». (دانشگر، ۱۳۷۴: ۱۱۳). عین همین معنا در فرهنگ گویشی خراسان بزرگ نیز ذیل این واژه آمده است: «خلیطه: کیسه چرمی یا پارچه‌ای کوچک». (اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ۱۴۰). مردم شهرهای غرب افغانستان که به فارسی دری سخن می‌گویند این واژه را «خلته» (khalta) می‌گویند که به معنای «کیسه» است: «خلته: کیسه‌مانندی که از پارچه سازند و در آن اشیاء اندازند». (افغانی نویسنده، ۱۳۶۹: ۲۲۹). امروزه عموماً در گویش شهرستان تایباد به کیسه‌های پارچه‌ای کوچک که کاربردی همچون کیف دارند، «خلیطه» گفته می‌شود. در گویش تایباد این واژه «خلیطه» نوشته و استعمال می‌گردد: «خلیطه: کیسه‌ای با کارکرد کیف» (مودودی و تیموری، ۱۳۸۴: ۲۷۸). در زبان گویشوران این منطقه نیز هنوز خلیطه کاربرد دارد: «بگیر این جوزار بذار به ته خلیطه خو» (راوی: سارا ۵۸ ساله از اهالی تایباد) // بگیر این گردوها را در کیف پارچه‌ای ات بگذار //.

نتیجه‌گیری

زبان به‌عنوان پدیده‌ای پیچیده همواره در معرض تحولاتی در حوزه‌های آوایی، معنایی و صوری قرار دارد. تحولات معنایی و صوری با بررسی پیشینه واژگان در کتب و گویش‌های مختلف قابل بررسی است. یکی از آثاری که هنوز واژگان آن به کثرت در گویش‌های فارسی خراسان به کار می‌رود، کتاب تاریخ بیهقی است. در این مقاله به واژه‌هایی پرداختیم که به نظر می‌رسد با واژه‌هایی از تاریخ بیهقی ارتباط دارند و امروزه این واژه‌ها را با حفظ صورت و معنا یا با تغییر صورت و یا تغییر معنا در گویش شهرستان تایباد مشاهده می‌کنیم. حال دستاورد اصلی پژوهش حاضر این است که چه دلایل و توجیهاتی برای کاربرد و استعمال واژگان تاریخ بیهقی در گویش تایبادی وجود دارد؟ و چرا با وجود فاصله زیاد - بالغ بر چهارصد کیلومتر - بین مکان زندگی مولف (روستای بیهق از توابع سبزوار) و شهرستان تایباد هنوز واژگان این کتاب در گویش تایبادی مستعمل است. دلایل این مسئله را باید در گسترده‌گی دامنه گویش محلی خراسان قدیم جست و جو کرد چرا که این گویش نشأت گرفته از فارسی دری بوده و قسمت‌های وسیعی از افغانستان و ایران را با گویشوران وسیعی

(از باشتین تا غزنین) در بر می‌گرفت علاوه بر این آثار نویسندگان و شاعران سبک خراسانی از رودکی تا مولانا و از مقدمه شاهنامه ابومنصوری تا سفرنامه ناصرخسرو و تاریخ بیهقی مشحون از واژگانیست که نشانگر وجود یک گویش مشترک در ادواری از تاریخ ایران در منطقه جغرافیایی خراسان بزرگ بوده است. بنابراین اگر باشتین (سبزوار) را مرز غربی گویش خراسان بزرگ بدانیم - چرا که قومس (دامغان) و ری به گویش دیگری سخن می‌گفته اند - از طرف شرق نیز قسمت‌های وسیعی از افغانستان به این گویش سخن می‌گفته اند و بی شک تعداد زیادی از واژگان این گویش در هرات، نیشابور، خواف و تایباد نیز استعمال می‌شده و هنوز هم باقی مانده است.

منابع:

- ۱- آصف فکرت، محمد. (۱۳۷۶)، فارسی هروی - زبان گفتاری هرات، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- ۲- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۹): ریشه‌شناسی (ایتمولوژی)، تهران: انتشارات ققنوس، چاپ دوم.
- ۳- ----، ---- (۲۵۳۵)، تحول معنی واژه در زبان فارسی، تهران، چاپخانه حیدری، چاپ اول.
- ۴- اختیاری، زهرا، (۱۳۸۸). «واکاوی چند واژه از تاریخ بیهقی»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره ۲۰۹، صفحات (۱ تا ۱۹).
- ۵- افراشی، آریتا. (۱۳۸۸)، ساخت زبان فارسی، تهران، سمت، چاپ دوم.
- ۶- افغانی نویس، عبدالله. (۱۳۶۹)، لغات عامیانه فارسی افغانستان، تهران: موسسه تحقیقات و انتشارات بلخ.
- ۷- اکبری شالچی، میرحسین. (۱۳۷۰)، فرهنگ گویش خراسان بزرگ، تهران: مرکز.
- ۸- انصاف پور، غلامرضا، (۱۳۷۴). فرهنگ فارسی، چاپ دوم، تهران: زوار
- ۹- آراتو، آنتونی. (۱۳۷۳). درآمدی بر زبان‌شناسی تاریخی، ترجمه یحیی مدرس، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- ۱۰- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۷۴): **تاریخ بیهقی**، به کوشش خلیل خطیب رهبر، سه جلد، تهران: انتشارات مهتاب، چاپ چهارم.
- ۱۱- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، (۱۳۸۳)، **تاریخ بیهقی**، تصحیح علی‌اکبر فیاض، به اهتمام محمدجعفر یاحقی، مشهد: دانشگاه فردوسی، چاپ چهارم.
- ۱۲- دانشگر، احمد. (۱۳۷۴)، **فرهنگ واژه‌های رایج تربت‌حیدریه**، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۱۳- دبیر سیاقی، محمد، (۱۳۵۱)، **گزیده تاریخ بیهقی**، تهران: زوار.
- ۱۴- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۵۶). **لغت‌نامه**. تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۵- رضایی، جمال، (۱۳۷۳)، **گویش بیرجند**، چاپ اول، تهران، روزبهان.
- ۱۶- صفوی، کورش (۱۳۸۳): **درآمدی بر معنی‌شناسی**، تهران: سوره مهر، چاپ دوم
- ۱۷- مودودی محمدناصر و تیموری زهرا. (۱۳۸۴)، **ادبیات شفاهی تایباد**، مشهد: ماه‌جان.

A Study on the Formal-Semantic Development of Some Words *Bayhaqi's History Book* in the Local Dialect of Taybad City

fazlallah Khodadadi¹

**Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Imam
Khomeini International University.
(Corresponding Author)**

hamid Taheri

**Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Imam
Khomeini International University**

Received:2020/12/8 Accepted:2021/2/2

Abstract

It is believed that language is a systematic and interconnected set that, while integrated and organized, is constantly evolving and changing. One of the most extensive areas undergoing the evolution of this system is the semantic and structural area. Following these developments in the historical-geographical study of the words of *Bayhaqi's History Book* in the East Khorasan Razavi region (Taybad), we have reached the point that although nearly a thousand years have passed since the writing of this work, today it still has words in the local dialect of the people of this region. They can have evolved in three ways: either they are used in the same way used in *Bayhaqi's history book* (in pronunciation and meaning), or they have undergone semantic changes along with phonetic changes, or they have changed completely semantically despite maintaining their appearance. This study examined the semantic-structural evolution of some of these words in the dialect of East Khorasan Razavi (Taybad) through field method and relying on library resources while paying attention to the study of the evolution of meaning in language. The results of the present study show that the metamorphosis of semantic-structural changes in the words of *Bayhaqi's History Book* in the dialect of East Khorasan Razavi has been more than the type of internal transformation and due to the similarity of the words.

Keywords: Semantic Changes, Structural Changes, Local Vocabulary, Taybad

¹- bardiakhodadad66@gmail.com